

و طلسم سلطانی که از بدایع موفعات آن والا جابه است حکایتی از اسکندر
 ذوالقرنین رقم و کلک در مسکند سروده که اسکندر را بعد از آنکه ربع شمالی
 بحیطه تصرف درآمد بفریب جنوبی افتاد که آیا در جنوب آبادی باشد یا نه از حکما استفسار
 اینمرا تب کرد آنها بعضی رسانیدند که اوج شمس در بروج شمالی و لیلی سامع
 در برهانی قاطع است که در سمت جنوب بحر عالم آب عالمی دیگر نباشد اسکندر
 از معارف حکما مطمئن خاطر نگشته با چند کس از حکما و مخصوصان بکشتی
 درآمد و مدتی بطرف نقطه جنوب که بیچ طرف مایل نگشته کشتی را انداخته از آن
 و اما کن معروفه ناخدا یان گذشته چندی دیگر راه رفت تا آنکه آب آورد
 که ذخیره داشتند و بکاستن آورد و از رسیدن بمقصود مایوس گردیدند
 عود نمود که تا گمان کشتی دیگر از دور نمایان گشت نزدیک بیکدیگر که رسیده اند
 دیدند که زبان بیکدیگر را نمی فهمند اسکندر بطایف الحیل سه کس را از مردم آن کشتی
 بکشتی خویش آورد و در شمال برگشت و کس از آنها بشا هده اینحالت خود را
 بدریا افکند و بشاوری بکشتی خویش رسیدند یکی دیگر را اسکندر مقید داشت
 بعد از رسیدن بمنزل او را با زنی تزویج نمود اولادی که از ایشان بهم رسیدند
 گفتند که از پدر سوال نماید که در آن بحر و خارج عزم و کدام راه او بکشتی درآمد
 بود او گفت در معموره جنوب با و شاهی بهم رسید اسکندر نام و آن در غیر

سوار شده اسکندر
 ذوالقرنین بر دریا
 باستقار ارض
 جنوبی

و آنکه خود را بدریا انداختند یکی پادشاه دیگری وزیر بود و من نیز یکی از وزیران
 بودم بعد از آنکه تسخیر ممالک جنوب کرد و بفرج شمالی افتاد و باین غزم تجستی در
 رویشال مدتها در دریا سرگردان بودیم و اثری از ربع شمالی بظهور نرسید
 اراده برگشتن داشتیم که کشتی تمام و چهار شد و من گرفتار شدم حال که باینجا رسیدیم
 خلقی دیگر و عالمی دیگر مشاهده می آید انتهی کلامه لخصاً و انا اقول حکم و نشاند
 را اگر چه از اوضاع آسمانی آبادی سمت جنوب کمان قوی بهم رسید امانه او
 از سلاطین عصر استمداد خواست و نه کسی او را مدد نمود و باینجا طرا و خطور نکرد تا
 نتوانست برگشتی سوار شده درست بی باین مطلب برود و اهابه رای خویش را
 ظاهر سازد و اسکندر را بر تقدیر صدق این حکایت بیقین پیوست که ربع جنوبی تا
 ربع مکشوف آباد و معمور است و عالمی است مثل این عالم لکن غم آنست بار دیگر اگر کسی
 خاطر او سرزد نشد کسی از حکما را نیز نفرستاد تا حقیقت آن مملکت را بر و منکشف
 کرد و اندواید اسکندر برگشتی سوار شده از ساحل دریا دور و از جزایر معهود
 تا خدایان گذشته لقبه دریا کشتی را ند محل تامل است چه برستبعان اخبار و
 سیر پوشیده نیست که سیصد سال قبل ازین کسی بحاصیت مقناطیس پی نبرده
 و قطب نما و چهارات با این سامان و آلات و ادواتی که حال معمول است وجود
 در میان نبود کشتی بانان همه جا بساحل دریا که کناره از نظر غایب نشود آمدند

داشتند و کسی را جزاات نبود که قدم پیشتر گذار و این دریا نوردی و باین تقسج
 چهار رانی که باستقانت قطب نما و تاریکی بهر سمت که خواهند روند از اختراعات
 یکی از حکمای ونگستان است که ذکر او خواهد آمد حکمای دیگر بعد از او بر تکمیل
 چهار و سراسر انجام آن پرداخته دایره بحر محیط را گاه از مغرب مشرق و گاه بعکس
 با تمامی جهان که خلیج آن بحر بکیران اندیده بهیرت دیده و بقدم استوار بودند
 و بهر طرفی از مشرق و مغرب و جنوب و شمال بکرات سیر نمودند تا آنست بر زمین
 یا بیخ بند منتهی رسید چهارات بسیار با مروی که در آنها بوده اند مکر بسبب سرما
 تلف شده اند دست برنداشتند بر جزایر معموره و غیر معموره که بجز سبع و نه
 در آنها وی روحی نبود که در گردند و ربع جنوبی را که اکثری از حکمای سلف نحو که
 گذشت قابل آبادی آن نبودند پیدا کرده تسخیر نمودند و آن مملکت را تمام
 کرده اقالیم و مساحت آنرا ضبط کردند و از آن مملکت و از جزایر جدیدی که
 خناین و دغانین بتصرف در آورند که مقدار آنرا خدای دانند و بسره همه آن
 نواح را سخر سلاطین خود کردند و الی آلان بفرمان فرمائی در آن حدود اشتغال
 دارند و الحق امر چهار رانی را بر طاق بلند بناوده اند کسی را دست رس نیست
 همانا این پیشه و معارضه با بحر بکیران بی اندیشه از تاثیرات آب و هوای
 فرنگستان و خاصه آنروزم است ریاست و قوانین سلطنت را نیز بجای

بجای رسانیده اند که یونانیان حکمای اسلامی را تحسین و آفرین آنها هم در استان
 اند سخن که بدانجا رسید اگر بسبب ارتباط کلامی شده از اوضاع و احوال اند بارنگارش
 رود باکی نیست و سگالوا علیکم مینه ذکرا بیت سرگذشت عهد گل را -
 از نظری بشنودند عندلیب آشفته ترنگی در این افسانه را میاید که سنجیدگان
 و نامدل این دکش تحریر را بدیده از راهی یا ستانیا نش نه بنید و بختیام و سینه
 تقدیمش تنگند چه پس از مدنگاهی و اندک سیاحتی هم این حقایق از برده
 اتفاقا بجلده گاه ظهور خواهند آمد و قبل از تفصیل مقصود و تقدیم سخن چند اگر زیر
 مخفی نماید که فرنگ در اصل لغت فرانس است که عبارت از طایفه فرانسین باشد
 و چون در سالف زمان این فرد را از مردم یورپ که فرق دیگر و رنگیان اند
 و آمد در ایران و توران بشیر بود و بعدت و شوکت نیز در ایران یازده و تعلق
 تمامی نصاب فرانس گفتند از کثرت استعمال فارسیان الف را انداخته سین را
 بکاف فارسی بدل کردند و فرنگی گفتند و مملکت را نیز استطراداً فرنگ نامیدند و اما
 نصاری بزبان که دارند ممالک خود را یورپ بیا و داو و رای مهله و بای فارسی
 خوانند فلاسفه و دانشمندان آنها عالم را چهار قسمت مختلف تقسیم نموده اند اول
 یورپ که در آنست تمامی نالک فرنگ و بعضی از بلاد روم مانند اسلامبول
 و غیره این حصه از جانب شمال منتهی شود و بحر محیط که پیوسته به سینه است و از جانب

شروع احوال
 فرنگستان

تقسیم عالم موافق
 آرای حکمای فرنگ

جنوب منتهی شود بحر روم که فاصله میان آن و افریقیه است و از جانب مشرق
 متصل است بملک اشیا و از جانب مغرب ایضا بحر محیط پیوند که فاصله میان
 آن و امریکا است و دوم اشیا که در آنست ایران و توران و ترکستان و هند
 و شام و چین و خطا و بعضی از مملکت روس را این حصه از جانب شمال نیز در بر
 محیط که کناره آن پنج بند است پیوند و از جانب جنوب در بر ای هندوستان
 و از جانب مشرق بحر محیط ایضا و از طرف مغرب به یورپ پیوند سوم
 افریقیه که در آنست ملک سووان و مصر و تمامی بلاد مغرب و از جانب شمال
 بحر روم که فاصله میان آن و یورپ است و از جانب جنوب بحر محیط و از جنوب
 بحر حرمی که فاصله میان آن و اشیا است و از مشرق ایضا بحر محیطی که فاصله
 میان آن و امریکا و یورپ است پیوند چهارم امریکا که در ربع جنوبی بدیدار
 گشت و مسیحی بارض جدید و خارج از ربع کشون و عالمی است بقدر ربع شمالی
 که مفصل احوال آن خواهد آمد حدود اربعه آن از جانب مشرق بحر محیطی که فاصله
 میان آن و افریقیه و یورپ است منتهی شود و غربی آن بحر محیطی است که فاصله
 میان آن و اشیا است و جنوبی آن بحر محیطی است که به پنج بند میرسد و از جانب
 شمال آن تا هشتماد درجه عرض رفته اند که در آنجا هر چه بود از اوم و ماکول و مشرق
 از سرمانند سنگ خشک شذر و بر قدر آتش افروخته میگردند فی الفور خاموش

کیفیت شمس نزدیک
 و در قطب

خاموشیست اما ظن غالب دارند که بملک روس و نیز از اطراف عالم تا هشتاد و دو
 بطرف هر دو قطب رفته اند و کیفیت عجیب از طلوع و غروب آفتاب در آن
 سرزمین حکایت کنند که روحی دور قطب میگردود و لحظه بلخه بقدر دو
 ساعت کجا بنشیند شب شود و روز کرد و از یک طرف غروب کند و از طرف دیگر
 مستحجان الملائکه جزایر عالم را نیز بهین نسبت چهار قسمت منقسم کنند و هر حصه
 را یکی از ممالک اربعه که بان اقرب باشد منسوب سازند و در تکون جزایر
 در بخار و بدید آمد نشان در انظار اقوال بسیارست بیشتری برانند که
 رودخانهها شطوط و انهار عالم که بدریاها ریزند مخلوط با جزایر از صحرای بسیار
 باشند آن جزایر خاکي بر در دهور و قعر دریا جمع شوند و تغییر با آید
 تا بر روی آب رسند پس نجوی که در بدن مسی مسلم است که در بدن و در
 را باشد از اجزای منوی هست نمو کنند و با نقضای شود و اعوام هر قدر که ما
 آن استعداد داشته باشد بزرگ و وسیع شود و برتربیت آبی علوی
 و امتهات سفلی در حثان و اشجار بعین آید و اگر اشعه فیض برکی از ان اراضی
 زیاده بر تو افکن کرد و کان جوهر یا طلا یا نقره یا فلزی دیگر یا همه اینها بوجود
 آید و هر گاه و تا از موالید بهم رسدند لا محاله سومی که حیوانات نیز بعین آید
 چنانکه هیچک از جزایر عالم خراب یا آباد از وجود حیوانات خالی نیست

در بدید آمدن جزایر
 در بخار

در تکون حیوانات

و از اینجا قیاس کنند که آدمی نیز متکون کرد و چه انسان یکی از انواع حیوانات
 و در بسیاری از جزایر غیر معروفه که عبور و مرور با آنها هرگز کسی را دست نداده
 آدمی از ذکور و اناث و انواع حیوانات دیده اند بعضی از آدمیان قبول تربیت
 کرده براه و رسم زندگی آمده اند و بعضی تربیت پذیر شده اند اولی را از خنجر
 آدمی و دومی را از قسم سمیون دانند و گویند چون در افراد حیوان و انسان
 تعدد هم رسید حکم طبیعت توالت و تناسل کنند و کثرت بدید آید و عالمی تازه
 حادث شود و حکایت: بوالبشر آدم صغی را که کتب آسمانی از لوریه و انجیل
 و قرآن مجید بران ماطق است انکار کنند و از قد عالم ملامت سخن رانند و
 مقالات لایق باین دفترینند و از این قسبیل که گذشت جزایر و تصرف
 سلاطین فرنگ بسیار است که در ابتدای تخیل آنها با دوران بشکل آدمی که موی سر
 و اندام تمام بدن را فرا گرفته بنا بر جل و ثمر درختان دیگر زندگی میکردند و از باران
 و رحمت آفتاب بسایه درختان بسیر و نباد شا بان جنی از مردمان
 شهری در اینجا کو چانیده تربیت آنها کوشیدند و در مدتی بسیار از معاشرت آن
 مردم منطبق آمده مثل خلق سایر عالم شده اند و فرنگیان را اعتقاد داشت
 که این مردم جنگلی براه و رسم سپاهی گری و قوانین رزم را نیکو یاد گیرند بهتر
 از مردم شهری جنگ کنند چنانکه در اکثر از سر کارات سلاطین و افواج

در افواج رکابی و نخل اند و بر آنها زبانه اعما و کنگنه از بست چسبال قبل ازین
 تا حال بقدر پانصد جزیره تازه پیدا کرده اند همه معمور و مردم آنها مثل رعایای
 دیهات و قری بانگ المتغاتی تربیت شده اند اما بیشتر لانه است از قبیل حشر است
 الارض و نهمه رانصاری و بدین عیسوی آورده اند و خود شطوط و آبها
 جاری را در عالم و ریختن آنها را بدریا چین گویند که بحار خزاین سحاب
 منبع امطارند بخارات غلیظه پیوسته با فراط از دریاها متصاعد میشوند و سحاب
 شوند پس بمقتضا حکمت بهر جا که اقتضا کند آن بخارات بهم سایند و عرقی که از آنها
 چکد شیرین و عذب باران عبارت از آنست از بسیاری از ناخدایان فرنگ
 شنیدیم که میگفتند مکرر دیده ایم از دریا عمومی از انچه شبیه بحر طوم قبل از باین
 باریک هر چه بالاتر رود بزرگ شود تا محاذی ابر قایم بود و چنان بنظر می آید که
 آب در باران متصاعد میشود و قطران عمود را با اختلاف اوقات یک میل زیاد
 گویند و سرعت تصاعد انچه را بعدی نشان میدهند که اگر جهاز در آن عمود آید
 غرق شود لھذا بان حوالی که رسیدند توب بران میزنند تا از هم و اشوب بگذرند
 و اینکه عند العوام مشهور است که ابرها از دریا یا آب بردارند نشان آن همین خواهد بود
 بالجملة بعد از نزول باران بزمن مخلوقات بقدر احتیاج از آن بردارند و باقی را ازین
 جذب کند و از آن چشمه ها جاری شوند و شطوط و انهار پیدا آیند مره بعد او

علت وجود رودها
 و کیفیت بارندگی

مخلوقات از آب شطوط و انهار بقدر ضرورت فراگیرند و هر قدر که زیاد باشد مخلوط با جزای
 ارضی دوباره بریاریزد و از آنها جزایر پیدا شوند و اینکه آب دریا شور و تلخ
 آفریده گردید حکمت در آن اینست که منعفن نگردد تا انسان و حیوان از آشنائی
 هوا سے آن اذیت نکشند و فرنگیان را در جهازات دیگرها سے عرق کشی
 بسیار بزرگ است که اگر آب ذخیره در جهاز کم شود و دست بجائی نرسد آب
 دریا را عرق کشند و بیاشامند بغایت شیرین و عذب لطیف گردد بجان
 بخت تقویت معدن آن آب دهند و در تقویت باضمه به نظیر است و بعد از کشیدن
 عرق مقداری نمک در تنه و یک مانند که آنرا در مسلمات بکار برند و سهل است قوی
 و از جمله جزایر عظیمه در عالم ملک چین است که بان بزرگی جزیره دیگر
 نیست خمس رابع شمالی است اما کثرت آدمی در آن بحدی است که تاسه
 رابع کثرت را تخمین کرده اند بیکصد کرد و آدمی که در رعی صد ملک و یکی
 صد هزار است از آنجمله در چین سی و پنج کرد و تخمین کرده اند و باقی شصت
 و پنج کرد و خلق تمام عالم اند از جماعت انگلیسیه متواتر اوضاع آن مملکت را
 شنیدم از بسیاری با اصالة که خود مشاهده کرده بودند و از بعضی بگفتند
 که از زبان ایلمچی پادشاه انگلستان که بان دیار رسیده بود می گفتند سلطنت
 در آنجا بالانفرد و بنفاد حکمت سلاطین از اولاد و پسران خان تا حال طره

احوال چین و مردم
 آن

و اوضاع چنگیزی است اما از سفک و نادر بغایت محترمانه و رعایا و مردم دیگر
 همه بت پرست و بعضی از اعظم شافعی مذہب اند آبادی و کثرت عمارات و زیارتی
 توالد و ناسل بمرتبه ایست که در تمام آن قله و یک کعبه دست زمین بجهت غرب
 و شتکار نیست ایلی سابق الذکر در احوال مسافرت خویش و اوضاع آن مرز و بوم
 کتابی مدون نوشته است که به بنگال رسید در آن مرقوم است از جاز که
 فرود آمدیم در رودخانه شیرینی که بدار سلطنت اتصال دارد بر شیبهای کوچک
 روان شدیم سه ماه و کسری کشید که بپای تخت رسیدیم در عرض این سه ماه روز
 سه چهار سواد اعظم از بلدان نفیسه بنظر می آمد که از زمین هر یک گمان می شد
 که پای تخت این مملکت همین خواهد بود بلدان عظیمه و قصبات عالیه متصل
 یکدیگر و در میان مردم ایلات اندو با این سبب مردم همه از باب حرفه و پیشه و زنده
 از اطراف عالم غله در آنجا برند و اجناس در عوض آورند صنایع مدنی نفایس را
 از آنمشته و استعد بر آن دیار ختم است و همه بمقدور و بها از قلت مکان و کمی آذوقه
 مردم به بصاعت بیکد و فرزند اکتفا کنند و باقی آنچه اولاد بهم رسد بر زبان غرق کنند
 سخن مردمان چین است که تمام عالم بنا بر فرنگیان یا کچشم است اکنون شرع
 بذکرست مجله از احوال و اوضاع فرنگ می نماید در مقصود نصاری است که قبل
 از بعثت حضرت عیسی اکثری از خلق یورپ بت پرست و بر خه بدین مرقی

کلیم الله بودند کی از قیصره روم مسلط گشته بغلبه مردم را بدین عیسوی خوانند
 و بعد از رفع روح الله با آسمان خلایق به تبعیت حواری یونان بفرق مختلفه متفرق
 شدند و در میان هرج و مرج بید آمده ملوک طوائف شیوع یافت و کار بجائی
 کشید که در هر کوره دهی صاحب اعیه بهم رسید و قرن بنا بر سر مذہب نزاع
 و جدال و شبیه انتظامی مصروف بخواریزی و قتال بودند آخر الامر بد و از ده
 سیزده سلطنت عظمی و چند ریاست صغری قرار گرفت و تا حالان بمان نخواست
 عمود و مواثیق با هم دارند که کسی از حد خویش تجاوز نکند و بملکت دیگر کسی
 دست انداز نشود با هم بر فرق و مدار اسلوک کنند و استیصال یکدیگر را رواندارند و اگر میآیند
 دو پادشاه یا دو رئیس مٹازعه واقع شود طرفین هر یک ابواب تجارت دیگری را
 مسدود و جہازات یکدیگر را غارت کنند و بشکر کشی و زیادتی خرج خصم را
 بسنوه آورند و هر گاه دو لشکر مقابل یکدیگر آید اگر کسی در عدت لشکر یا در سب
 جنگ نماند تو بخانه و تفنگ زد و بگیرد زیاد باشد دست آلات حرب نکشاید
 و از طرف قوی تضعیف پیغام رود که من در عدت و شوکت از تو بیشتر ام یا بر مقاب
 تدارک خود را درست به بین یا اقدام بحرب ناکرده باشم خویش و لشکران خود راضی
 او اگر بخود می بیند که سر انجام و لشکر خویش را مثل او بیاراید از مهلت طلبد او نیز
 راضی شود و مهلت دهد و اگر تدارک خارج از مقدور او باشد جنگ ناکرده به سیر

راضی شود آلات حرب را بر زمین و دست بر روی هم گذارند و لشکرهای مقابل
 در آیند و همه را یسیر کنند اما بعد از تسلط با عزاز و احترام اسرا با قصی الغایه
 کوشند و باندک پیشکشی قانع شد ترک بجاج کنند و همه را بعزت روانه سازند و وجه
 این را چنین بیان کنند که طریقہ رزم و قانون جنگ از طرفین مثل هم و مردمان
 در شجاعت با هم یک مساوالت است و آلات حرب نیز همه یکسان است درین صورت
 لامحاله هر کرا عدت لشکر و سامان جنگ زیاد تر باشد فتح از دست و مقاتله در سخا
 بجز سفاک و ناسی جمع بگینا شتر تر سے دیگر نیست و اگر طرفین بی کرم و
 مثل هم باشند و یکی قبل از تصفیہ صفوف یا بعد از آن که هنوز بهم نزده باشند یا در بین گیرند
 یا بعد از شکست طلب صلح کند طرف ثانی نیز قبول کند و باندک چیزی رضی شود
 و اگر احیاناً کسی بر لجاج اصرار کند و بهستصال دیگر می گریزند و سلاطین دیگر همگی با هم
 ضعیف بر زمینند و با طرف قوی محاربت کنند تا او را متقاعد سازند و صلحت درین
 اینست که کسی زیاده قوت نگیرد چه اگر یک قوی است گردید محتمل است بر دیگران
 نیز تاخت آورد و مملکت را از همه اشتراع کند پس ابد او مغلوب و حقیقت محضت
 ملک خود است اما اگر کسی مملکتی بیصاحب که خارج از یورپ باشد از قبیل
 جزایر و ممالک در دست پیدا کند و بشخیر نماید احدی را حرفی نیست شرط اینکه روسا
 آن مملکت باطاعت رضی شوند و از سلاطین دیگر فرنگ استعانت نجویند

مانند جماعت انگریز که ملک هند را بی صاحب افتاده دیدند تسخیر نمودند و ضبط خویش
 در آوردند و فرانس مملکت مصر را چهار پنج سال قبل ازین بسبب غفلت مصریان
 و عثمانیوں بحیله گرفتند و درین اوقات یکی از جوجه محاربه انگلیسیه با فرانس این است
 که پادشاه فریجیه روم در انتزاع مصر از ما ادو خواسته و ما را نیز ادا و موافق
 قانون از لوازم است چه او نیز در سلک سلاطین یورپ و ادا او در صورت
 ضعف داخل عهدنامه قدیم است و محافظت مملکت هندوستان که ضمیمه ملک ما است
 از اهم مهمات اگرچه فرانسویان همه در جواب گویند که اعظم هندوستان نیز
 ما تو سلجسته اند هر گاه شما آن مملکت را خالی کنید و ما لکانش رونمایید
 ما هم مصر را بسطان روم و اگذاریم و ما مصر را بجا ریت گرفته ایم تا ملک هند را
 از شما انتزاع نماییم لیکن سخن فرانس در باب هندوستان فروسخه از صدق
 نیست چه در هند احدی نیست که لیاقت این امر را داشته باشد که از فرانس
 استمداد کند تیمپو و له حیدر بود که بسبب خلل ماغی تهور می داشت و دیوانه وار
 با طرف دست و پائی میزد او نیز محروم و ناچیز گردید و فرانس مقصود اصلی
 و مطلب کلی از گرفتن مصر این است که مملکتی مثل ام البلاء مصر را که از کثرت آبادی
 و وسعت مملکت تمام بلدان عظیمه را بآن تشبیه کنند و بوفور نعمت شهره آفاق است
 و داخل در ضمیمه ملک خویش سازند و از اسکندریه که بندر مصر و در ساحل بحر روم

متصرف شدن فرانس
 مصر را و محاربه انگلیسیه
 در آن سرزمین با ایشان

که از یورپ با فریقیه و کناره مصر جاری است واقع شده تا سویس که آن نیز
 بندر مصر و بر ساحل بحر هند و عمان واقع است هفده پیچده فرسخ زمین است
 آن قطعه زمین را از میان بردارند تا بحر روم و بحر هند بهم متصل گردند و رفت
 و آمد از فرنگ بهند آسان شود انگاه فرانسیسان که بر ساحل بحر روم پای
 دارند بجهازات جنگی درآیند و با انگریزیه در هندوستان محاربه کنند و این
 ملک را نیز متصرف شوند و در نیت که مصر با توابع در تصرف آنها و در آن نواح
 اقتدار می تمام دارند و بکندن قطعه زمین مذکوره اقدام نکرده اند و جهش این است
 که حکما و دانشمندان را گمان است که چون بحر روم اتصالی قریبه به بحر محیط دارد
 محتمل است که اگر این قطعه زمین از میان بر خیزد که آب از جای خود حرکت کند
 و عالم را غرق نماید و اگر عالم تمام غرق نشود مصر و بعض بلاد افریقیه مغرب و
 وجده و بعض بلاد سودان البته غرق خواهند شد و چون پادشاه روم از حجاب
 انگلیسیه در باب استرداد مصر استمداد نمود و نیز محافظت هندوستان و بنگاله منظر
 نظرشان بود جهازات جنگی بسیار از انگلستان باسکندریه آمده
 ساختند و میباشند که دیگر فرانسیسان مصری را مدون نرسد و پادشاه روم نخواستند
 که ماراه آمد و شد فرانس را از دریای مسدود داشته ایم هر قدر که در مصر اند نمی توانند
 برآیند و از طریق بحر نیز مدد بایشان نمیرسد و این هنگام اگر افواج پادشاه
 .

از خشکی و رسیدن مصریان نیز روزی را چنین از حد خواها نذاشتن از یک طرف
 و افواج سرکاری از یک طرف همرا عرضت تیغ بیدریغ خواهند ساخت با شاه
 ز سجاه از اسلامبول جمعی از افواج رکابی از سیکه پریان و صاحبان اوجاق
 بسیر کردگی وزیر اعظم کسبل و بشرفین مکه و ایشایان شام فرمان قضا جریان
 صادر شد که همراهمی وزیر اعظم خود با فوسجه که دارن بران جماعت مخدولت
 آورند و بمفاد کریمه **اَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ اِرْقُلِعْ وَتَمِيعَ اَنْطَا**
 بدسگال قبیله فرو گذاشت نکند اما جماعت فرانس بتالیف قلوب مصریان
 پرداخته مال و جهات دیوانی را که مبالغ خطیر بود برایشان بخشیدند و در
 زراعات و کشتکار و تنقیه جداول و انبار رعایا را امداد و اعانت نمودند
 و با اکابر و اعظم فروتنی و طریق سلوک و آمیزش پیوند صداسی
 آمد آمد لشکر رومی که بمصر رسید خود فرانسسیان با جماعتی از مصریان
 که معتد علیه ایشان بودند بمقابله برآمده در صحراست و سیح سر راه بر رویان
 بگرفتند و طرح جنگ را بدین نحو انداختند که تو بخانه را از پیش محاذی افواج
 رومی و قدر اندازان چابک دست فرنگی ترا در البسه طرف آن درایمی آتش
 آماده و مهیا داشته باشند رومیان بعدت و شوکت خویش مغرور بے تحاشا حمل آور
 شدند فرنگیان نیز دست و بازو سے مروی یازیده عقداتی که در ملقوب

و تنگ گره شده بود کشوند و در شک اول انقدر مرد و مرکب با آتش فنا
 سوخت که از تعداد و درگذشت وزیر اعظم را با بقیه دل از جامی و پامی از پیش
 در رفته بود بگریز تکا و را انگیز شدند و این عمل بکرات از نظر زمین بعل آمد و کاری
 پیشرفت نشد انگلیسیه را بپشاده این احوال از روی مایس کلی حاصل شده بفر
 کار خود افتاد و چند جهاز جنگی دیگر از انگلستان با اسکندریه فرستادند و قرب
 بیست هزار کس افواج کار از موده از هندوستان و بنگاله بر جهازات سوار کرده
 از راه بمبئی به یمن فرود آوردند و از خشکی بمصر روانه نمودند قریب بان حدود
 فرنگیانی که بر جهازات جنگی با اسکندریه ساخلو بودند با ایشان ملحق شده هر دو لشکر
 با اتفاق یکدیگر مانند دریای جوشان و در حد خروشان رو بظاهر بیروان شدند
 جماعت فرانس با مصریان بمقابلت شافتند و در یقعه ۱۸۵۵ و جنگ سلطانی میان
 دست داده و هر دو مصاف فرانس را پای از پیش در رفته در قاهره بمصو رانه
 بیت به بنیم تا مهر و کین قضا؛ نواز و کرا خوار ساز و کرا؛ قضا یا می مصر
 ادبم خامه را از ذکر احوال سلاطین فرنگ قوانین آن مردم با فرنگ باز داشت
 القصه سیصد سال قبل ازین اعظم سلاطین در تمام مملکت فرنگ با با بود که در روم
 در وار سلطنت طالبیون که شهری وسیع و بنیایت معمور است بیست و بیست و خلافت
 فرمان فرمائی داشت فرق نصاری اورا خلیفه و جانشین عیسی میده آستند

احوال پاپا

سلاطین عظام و پادشاهان با اقتدار و جبر نیاز به خاک پایی او می سودند و با او
 توسل می جستند احدی را یار مخالفت او نبود و اعتقاد می نصاری این بود
 که اگر کسی در امری مخالفت او نماید در دنیا با انواع بلا یا مبتلا و در عقبی لعن آبد
 معذب خواهد شد و کار بجائی رسید که عزل و نصب سلاطین با شوکت با اختیار او
 بود و کلاسه او پادریان در هر سلطنتی بجهت مصالح سلطنت نزد پادشاهان
 بودند هیچ امری از امور مملکتی بدون استصواب کلیل او اجرائی یافت
 رئیس سلاطین و اعظم خواقین و باغلی مرتبه شهنشاهی و در هر یک از ممالک
 با اندازه آن مملکت ضیاع و عقار بوظیفه او معین بود و در کلانتر بجهت ضبط
 آن مالیات شهریه بودند ثلث داخل کل فرنگ که خزاین قارون معادل با
 عشر عشر آن نمیکرد مخصوص او و پادریان بود در خطبه و سکه اول نام او
 خوانده میشد بعد از آن نام سلاطین دیگر و آنچه از مالیات با او میرسید صرف تر زمین
 و آیین بندی کلیساها میکرد و چیزی که زیاده آمده بود اندوخته میماند سپاه
 و لشکری نداشت مگر قلیله بجهت تجمل جا بجا ساخلو بودند طریق سلطنت او
 بدینگونه که او را همقتاد و دو امیر از پادریان بود که هر یک در علم و فضل سرآمد
 امثال و اقربان مسمی به کاروه نالان بودند کاروه نالی بر وزن چارده سال یعنی
 فاضل مقدس سیال و مدارانهمام باشوکت و اجلال را گویند بطریق دربار

طریق سلطنت پاپا

سلاطین هر کس اخذتی معین بود هر گاه یکی ازین هفتاد و دو کس بی سپهر
 و اومی عدم میگشت او یکی از پوریان را که افضل از دیگران بود بجای او نصب
 می نمود و هر گاه او از میان میرفت بعد از دفن او کاروه نالان در عمارت که هفتاد و دو
 حجره داشت و جهت این کار ساخته بودند هر یک بجزه داخل میشدند چهار امیر از خانج
 معین بود که بعد از فوت پاپا تا و گیر می معین شود و راتق و فائق مهمات بودند آن
 چهار امیر کاروه نالان را در اطاقها داخل و در بر روی شان مقفل میکردند
 و هر روزه هر چهار متفقاً بر در حجره هر یک آمده از بیرون آمدن خود را اطلاع میدادند
 خدمه معین بودند که بحضور آن چهار کس طعام و شراب از روز نما میدادند و پیرا
 حرف نزون نداشتند با خدمه و نه با آن چهار کس بعد از چند روز هر یک اسم
 یکدیگر کاروه نالان را که بنظر او بخلافت و پاپائی سزاوار بود بر پارچه کاغذی
 نوشتند پیچیده از روز نه بدست آن چهار کس میداد ایشان کاغذ را گرفته ناخوانده
 بر صند و سینه ضبط میکردند و گاه بود که این امر سه ماه طول میکشید تا این هفتاد
 و دو کس نوشته میدادند چه هر یک را وقتها این بود که هر گاه الهام غیبی بنام یکی
 بن در رسد آنوقت نوشته میدهم بعد از آنکه همگی نوشته دادند آن چهار کس بنام
 عظیم آرسته آن صندوق را می کشوند بنام هر کس که زیاده از دیگران کاغذ
 بر آمده بود آن چهار کس با پوریان باز و حامی تمام در بر روی او کشوده مرده

و مبارکباد خلافت باو میدادند و او را از انجا بروش خود سوار نموده به بارگاه
 سلطان بر تخت خلافت می نشاندند و آن هفتاد و یک کس بزرگ آمده بخدمتی که داشتند
 مشغول میشدند و یکی از پادریان بجای آنکه پادشاه معین میشد ملوک و شاهزادگان
 عظام و اکابر و اعیان حتی عوام الناس مردمان فرومایه بطمع ریاست جلاوطن
 نموده بطباس پادریان در آن شهر تحصیل علم می آمدند و بساعت بخت ادل
 بکارده نالی و بعد بخلافت میرسیدند و این سر رشته منتظم بود تا در سنه ۹۰۰ هجری
 هجری حکم آوردنشندان در تمام پورپ مرفرنگستان خاصه در انگلستان بوجود آمد
 و حکمت رواج یافت پادریان حکما را مورد طعن و لعن و صرف اوقات شان
 به تنیصال آنها بود و بسبب قوانینی که گذاشته بودند امری از پیش نمی رفت حکما
 انگلستان از سلوک پادریان بستوه آمده مزاج پادشاه را از پاپا و پادریان مخر
 و آن عظمتی که این فرقه را در نظر او بود باوله و بر این حکم خوار و حقیر کرد پادشاه
 و کلامی پاپا را مقید و محبوب و اموال اطلاق که داشتند همه را ضبط و بسبب حصه
 مساوی تقسیم کرد و حصه خود گرفت و دو حصه دیگر را بر دسا و لشکریان و پادریان
 مملکت خویش داد و فرمود که انجیل را بزبان انگریزی ترجمه کنند تا حاجت
 به پادریان پاپائی نماند و چنان کردند انگاه پادریان را از حسن بر آورد
 اخراج البلد فرمود این خبر جان گذاز که بسبب پاپا رسید فوجی بکیران

مخاربه انگلیسیه با پاپا
 و بر افتادن پاپا

از رجاله و ایلیجاری کسبل از سلاطین دیگر نیز مدون خواسته خود با افواج بجد و مر
 و جمعی از سلاطین که بد و او بر خاسته بودند بشوکتی تمام روبا نگلستان آمدند
 و تمامی فرنگ لوله و غوغا در افتاد و در انکلن فرغ اکبر بر خاست آناناً نام مردم
 مترصد نزول عذاب بودند رؤسای انگلیسی بهتظار حکما پشت گرم و قومی نل
 باطمینان عاصی بر او احد بمقابله بر آمدند و این قضیه سالها بطول انجامید
 و خلقی بیشمار از طرفین از لباس بسته عاری گردید و همچنان هر دو جانب با صرار
 و لجاج بودند و سستیصال یکدیگر می رایس نبود سلاطین دیگر بملاحظه این احوال
 که بر انگلستان و پادشاه ایشان غضب آسمانی رسید بلکه روز بروز قوتی تر
 گردید و پاپا نیز از غیب مدد نمیدرسد در اعتقادات آنها فتور و از اعانت و امداد او
 قصور نمودند هر کس سر خویش گرفته بملک خود رفت و نخستین کاری بمملکت خود
 کرد سلوک پادشاه انگلستان بود با پادریان و وکلای پاپا حال در تمام ممالک
 نصاری پادریان کشیشان در نهایت بی اعتباری و بحال ذلت و خوارگی
 میباشند و جو و الطبقه مخصوص مجالس منکحات یا تجمیر و تدفین اموات است و از پاپا
 تا حال هم در روم گفته آسمی باقی است بنوشتن ادعیه و بخشیدن بهشت و دفع
 بمرده شتغال دارد و در زمره مستحقین است بی اعتبار پادریان در افتادن پاپا
 و فرود نشستن آنهم قضایا و علوم مرتبه حکما و دانشمندان در تمام فرنگستان بی پرده شدن

مردم بطور طبیعیترین در ششده هجری دست داد و بادی درین کار با جماعت
 انگلیسیه شد تا کنون تمام فرنگیان پیروی حکما کنند و در امر مذہب پرده دارند
 در کلیسا با ناقوس نهند و هفته یکبار روز یکشنبه عوام و فرمایگان بمعابد بروند
 پادریان نیز حاضر شوند و زنان را موعظه کنند حکما و رؤسا بوجه انیت خدای احد
 اقرار کنند و باقی اصول را از رسالت و معاد و غیره مانند نماز و رفتن بکلیسا
 همه را افسانه دانند و گویند **بیت** زاب مسجد بروه پی حاجی بیابان کرده ^{طایفه}
 جائیکه باشد مرغ و می بیکارند این کارها به طایفه مخذوله فرانس قائلیم الله
 ازین مرحله قدم فراتر گذارند و نفع واجب کنند و اموال و نسارا بر یکدیگر
 مباح دانند و بقدم عالم غلومی عظیم دارند و همواره راه شقاوت و طریق گمراهی
 پویند و الحق گوی سبقت از ملاحظه اولین و آخرین برده اند یکی از سلطنتها
 عظیمه پادشاهت این فرقه گمراه است طول مملکت شان سابقا سیصد
 کرده و عرض و دبست و پنجاه گروه بود و همین قدما از امر کجاست صرف دارند
 و از ده سال قبل ازین تا حال از یورپ و ممالک دیگر سلاطین آن مقدار
 و زیاده تسخیر کرده اند در اصل قلم و بقدر چهار صد شهر عظیمه و یک هزار شصت
 قصبه بزرگ و هشت هزار و بیست و هجده چارگور و مخلوق است و
 افواج جنگی همیشه بقصد سیصد چهار صد هزار سوار و پیاده دارند بشجاعت و دلاوری

قایم تازه فرانسین
 رضاع مملکت ایشان

معروف و بر بد عهدی و خلعت گفتار معروف اند سلطنت و ران و بار
 بنفاذ امر بوده سال قبل ازین مردم از ظلم پادشاه بنگ آمدند استعدا
 شورشی طریق انگلیسیه را نمودند پادشاه ازین خواہش سر باز زد و فرمان بقتل
 جمع کثیر از کناہگار و بگناہ و اوعوام بشورش برآیدند و پادشاه را بازن
 فرزندان بکشتند رسم ملوک طوائف شیوع و انواع فتنه و فساد بوقوع آمد و این
 حرکت باعث حرب و جدال میانہ این جماعت و انگلیسیہ دیگر سلاطین گردید و آنقدر
 خونریزی فیما بین روسی و او کہ از تعداد بیرون رفت دار السلطنہ آن مملکت را
 پاریس بیاسے فارسی بروزن حارث گویند بغایت آبادان و معمور و در نیکو
 آب و بہر نسبت بمالک دیگر فرنگ مشہورست سہ چہار سال قبل ازین
 شخصے پونہ پاتی نام برآمدہ در پردہ سلطنت و محکمانی شروع کرد و حسن
 تدبیر و ذہن و ذکا اجموبہ وقت و ناوردہ ادوار و در شجاعت و دلاوری
 یگانہ روزگارست اکثرے از ولایت و ممالک را کہ فتح نموده خود بذاتہ
 تا آخر در صف اول جنگ البتادہ مانده است بعد از فتح مصر خود بادوسہ ہزار
 کس از لشکرین کار آزمودہ بر عہدہ کہ بندر شام است یورش آوردہ
 جہازات انگریزی از مصر بدو شامیان رسیدند و در یکشبانہ روز کہ جنگ
 قائم بود گاہے بانگلیسیہ حملہ کردے و گاہے بقند یورش آورد و آخر الامر

پونہ پاتی

شامیان بجهلیه بر خود شکست انداختند و انواع اورا بقلمه کشیدند خود از راه حرم
بقلمه در نیامد شامیان دور آنها را گرفته هر چه در اندرون بودند بسیار سانسند
بقیه السیف با او منہزم شدہ بمصرفت انگلیسیہ کہ اورا اعدا عدو و بینما عداوت
جلی است وہم باقی مردم فرنگ بشجاعت و رآ اورا ستایش نمایند و حکایاتی
چندان تدبیر و جرات او در سفاین خویش نگاشته اند کہ ہر یک کار نامہ است
و ذکر کترے از محاربات شکست یافته است بد عہدی و خلف و عہدہ و خدمت و حیلہ
در ہر شت او محمدر و عہود و مواثیق او چون نقش بر آب بی ثبات و سبب اثر است
بعد از قتل پادشاہ کہ بے انتظامی در ان مملکت بہر سید اکثری از سلاطین بر فاق
انگلیسیہ بجار بہ برخاستند و رعایا بہر یک گاہی جنگ گاہی بہدرا خود را می قتل
م نمودند تا ظہور پونہ پاتی کہ اکثرے را منہزم و بکرات شکست فاش و اچار و ناچار
بعض سلاطین با او صلح نمودند مانند روس و تیمارک و ولندیز و غیر ہم مگر عہد
انگلیسیہ کہ با قلت عدت پامی ثبات افشودہ در بر و بحر با او مردانہ می کوشند
و حق اینست کہ انگلیسیہ درین معابلہ داد مردے و مردانگی دادہ اند اما بطفیل
تنازع ایشان خلایق ہموارہ در ریخ و عنا و بانواع محن و بلا یا مبتلا میباشند
ترکیں کہ یکی از بنا در فرانس است قطاع الطریق بحر اندار باب و ول و صاحبان
سرایہ جہازات جنگی سازند و مردم جنگے با جہارہ بر آنہا سوار کنند و بدربار آیند

جنگ دو کس با هم

بهر فرقه و هر جواز یا کشتی که تسلط یا بند دوست باشد یا دشمن غارت کنند
 و از جمله قوانین فرانس است جنگ دو کس یا یکدیگر یا اختیار خویش اگر چه در فرقه
 دیگر هم این حرکت شایع است اما درین فرقه بیشتر از سایر فرقه است آنچه آن است
 که هرگاه کسی در مجلسی از کسی رنجیده یا اعتبار اینکه درین درستی با او گفت یا در آداب
 و تواضع قصور کرد یا حرکتی نازیبا از او سرزد شد شخص رنجیده بخانه خود رود
 و رقعہ بانگس بنویسد که مرافق در فلان موضع با تو جنگ طلبانچه است یا جنگ شمشیر
 هر چه بخواهد رقعہ بان شخص رسید اگر قبول نکرد و عذر آورد نزد قوم بی اعتبار
 و مورد طعن و ملامت باشد او را بجهن نسبت دهند و در مجالس استخفاف کنند چارونما چای
 می باید قبول نماید مگر آنکه رقعہ با او نارسیده باشد یا پادشاه یا رئیس شهر یا سردار لشکر
 اگر در سیاق اند برسد و بخواست بدست او افتد او مختار است که بان شخص برسد
 یا جنگ را مانع شود و اینهم از جمله تدابیر است که جنگ نشود بدین نحو که مهاد و دخل
 در قوانین است که بان کسی که این رقعہ را می برد بگویند که این رقعہ جنگ است با فلان
 کس با و برسان او نزد رئیس برود و نزد مرید عذر آورد که ملازمان پادشاه
 یا حاکم رقعہ را از من گرفتند و اگر رقعہ رسید و بمضمون آن مطلع شد و کسی هم
 مانعت نکرد فردای آنروز طرفین هر یک دو کس از مردمان عدول با خود آورند
 که این چهار کس شاه هدایت شدند که با هم بی اعتباری نکنند و یکی بغلبه دیگری را نکند

چه اگر بغلبه بیک گشته گردد و در شریعت قاتل اقصا صرا میبندد و اگر موافق ضابطه و قائل
 از طرفین مثل هم ضربت زنند و یک گشته شود باز پرسى نیست بعد از حضور منجیحین
 و عدول در آن میدان ده قدم زمین پیمایش کنند و در وسط آن نشانی بگذارند
 و آن دو کس هر یک یک پا بر آن نشان بگذارند و دست بدست هم دهند و پشت
 بر یکدیگر تا منتهی آن ده قدم روان شوند که فیما بین ده قدم فاصله ماند و همچنان
 پشت بر یکدیگر رو را بگردانند و طپا نخه بهم خالی کنند و اگر جنگ شمشیر است پنج قدم
 پیمایند و بر گردند و هر یک یک کیضرت زنند و بعد از خالی کردن طپا نخه پا فرود آورند
 شمشیر خواه زخم کاری یا نگرفته باشد هر دو یکدیگر را در بغل کشند و گریه کنند و اگر
 یک از زخم کاری افتاد و دیگری سر او را بکنار گذارد تا جان تسلیم کند گویند در انگلستان
 شخصی از اواسط الناس آمد که بشمشیر بازمی ما پروان پیشه مشهور و به بد اخلاق
 و غرور انگشت نما هر نزدیک و دور بود بانگ ناخوشی استهسا جنگ شمشیر
 کوشه و مردم را بکشتی خلاص از بے اعتدالی او در آزار و کسی را با او مجال کارزار نبود
 روزی عبادتی که داشت از شخصی ضعیف رنجیده گشته با او پیغام جنگ داد فردا هر دو
 بیجا حاضر شدند آن شخص ضعیف باو گفت و بیروز تو مرا بی آبرو کردی و امروز
 که قتل مرا بسته و میدانم بدست تو کشته خواهم شد بعوض خون خود یکی سیلی بتو
 میزنم و بدست را افشاند سیلی به بناگوش او زد و از سحرکت مرد غیور بغیظ برآید